

باطراحی عکس نوشته از آیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را دوباره گنج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویشتن را کم مکن، یاوه مگوش

مولانا



عکس نوشته اییات

و نکات انتخابی

برنامه ۸۹۷ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com



عاشق دلبر مرا شرم و حیا چرا بُود؟
چونکه جمالِ آین بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

این همه لطف و سرکشی، قسمتِ خلق چون شود؟
این همه حُسن و دلبری بر بتِ ما چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

درد فراق من کشم، ناله به نای چون رسد؟
آتشِ عشق من برم، چنگ دوتا چرا بُود؟

لذت بی‌کرانه‌ای است، عشق شده‌ست نام او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



از ترازو کم کنی من کم کنم
تا تو با من روشنی، من روشنم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰



گنج حضور پرویز
شهبازی برنامه ۸۹۷

فَعَلَ تَوَسَّتْ اَيْنَ غُصَّهَـاَي دَمِـبِه دَمِ
اَيْنِ بُودَ مَعْنَى قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

گنجِ حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۷

از سر ناز و غنچ خود روی چنان تُرُش کند
آن تُرُشی رُوی او روح فزا چرا بُود؟

غنچ: ناز و کرشمه

آن تُرُشی روی او ابر صفت همی شود
ور نه حیات و خرّمی باغ و گیا چرا بُود؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۰

لنچ حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۱۹۷

مولوی، دیوان شمس، غزل ۹

اوّل بگِیر آن جام مه، بر کَفّهِ ی آن پیر نه
چون مَسْت گردد پیرِ دِه، رو سوی مَسْتان ساقیا

رو سَخْت کُن ای مُرْتَجَا، مَسْت از کجا، شَرَم از کجا؟
وَر شَرَم داری، یک قدح بر شرم افشان ساقیا

برخیز ای ساقی بیا، ای دشمن شرم و حیا
تا بختِ ما خندان شود، پیش آی خندان ساقیا

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

**صبح نزدیک است، خامُش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو، مَکوش**

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

تو مرا می پده و مست بخوابان و پهل
چون رسد نوبت خدمت، نشوم هیچ خجل

مولوی ، دیوان شمس ، غزل ۱۳۴۵

گنج حضور ، پرویز شهبازی ، برنامه ۸۹۷

صورت نقض وفای ما مَباش
بی وفایی را مکن بیهوده فاش

مَرسگان را چون وفا آمد شعار
رَو، سگان را ننگ و بدنامی میار

بی وفایی چون سگان را عار بود
بی وفایی چون روا داری نمود؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۲۲ و ۳۲۱ و ۳۲۰

حق تعالیٰ، فخر آورد از وفا
گفت: مَنْ اَوْفَى بَعْدَ غَيْرِنَا؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۳

(وَمَنْ اَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا
بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَا يِعْتُم بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ)

"و چه کسی بهتر از خدا به عهد خود وفا خواهد کرد؟
بدین خرید و فروخت که کرده اید شاد باشید
که کامیابی بزرگی است."

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

(قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱)

بی وفایی دان، وفا بار دُّحق بر حقوقِ حق ندارد کس سَبَق

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

عاشقِ مست از کجا؟ شرم و شکست از کجا؟

شنگ و وقیح بودی، گر گرو اَستیی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۸۴

گنج مضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۱۹۷

عشق و ناموس، ای برادر راست نیست

بر در ناموس ای عاشق مایست

مولوی، مثنوی، دفتر
ششم، بیت ۶۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

وقتِ آن آمد که من عریان شوم نقش بگذارم، سراسر جان شوم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

گنج مضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۷

ای عدو شرم و اندیشه یی^۳ که دریدم پرده‌ی شرم و حیا

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۴

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ.»

«شرم، بازدارنده‌ی ایمان است.»

حدیث

گنج حُفُور، پرویز شهباز
برنامه ۸۹۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

بنگر این کشتیِ خَلقان غرقِ عشق
ازدهایی گشت گویی حلقِ عشق

ازدهایی ناپدیدِ دلریا

عقلِ همچون کوه را او کهریا

عقل هر عطار کاگه شد ازو
طبله‌ها را ریخت اندر آب جو

طبله: صندوقچه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم،

ابیات ۶۲۳-۶۲۵

قدرِ هر روزی ز عمرِ مردِ کار

باشد از سالِ جهان پنجَه هزار

گنجِ حضور،

مولوی،

پروین

مثنوی، دفتر

شعبازی،

پنجم، بیت

پرنامه ۸۹۷

۲۱۸۲

عُقده را بگشاده گیر ای مُنْتهی

عُقده‌یی سخت‌ست بر کیسه‌ی تهی

عُقده: گره

مُنْتهی: به پایان رسیده، کمال یافته

در گشادِ عقده‌ها گشتی تو پیر

عقده‌ی چندی دگر بگشاده گیر

عُقده‌یی کآن بر گلوی ماست سخت

که بدانی که خُسی یا نیک‌بخت؟

خُس: خار، خاشاک، پست و فرومایه

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۵۶۲-۵۶۰

رُبُودِ عَشَقِ تُو تَسْبِيح و داد بیت و سُرُود
بسی بکردهم لَا حَوْل و توبه، دل نَشْنُود

لا حَوْل: لا حول و لا قوه الا بالله

غزل سَرا شدم از دستِ عشق و دست زنان
بسوخت عشقِ تُو ناموس و شَرَم و هرچم بود

مولوی، دیوان شمس، غزل ۹۴۰

گنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۸۹۷

گفت: بیماری مرا این بخت داد

کآمد این سلطان بر من بامداد

مولوی، مثنوی،

دفتر دوم، بیت

۲۲۵۴

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه
۸۹۷

آفتی نبود بتر از ناشناخت

تو بر یارو، ندانی عشق باخت

مولوی، مثنوی،

دقتر سوم، بیت

۳۷۸)

گنج حضور، پروین

شهبازی، بدتمه

۸۹۷

گنج حضور پروریز
شهبازی برنامه ۸۹۷

چون جفا آری فرستد گوشمال تاز نقصان و از روی سویی کمال

مولوی، مشنوی، دفتر سوم، بیت ۳۴۸



آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷

ای دهنده‌ی قوت و تمکین و ثبات

خلق را زین بی‌ثباتی ده نجات

اندر آن کاری که ثابت بودنی‌ست

قایمی ده نفس را، که مُنثنی‌ست

مُنثنی: خمیده، دوتا، در اینجا به معنی سست‌کار و درمانده

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۸ - ۱۱۹۷

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷



تو از خواری همی نالی، نمی بینی عنایت‌ها
مخواه از حق عنایت‌ها و یا کم کن شکایت‌ها

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۹

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷

تشنه را درد سر آرد بانگِ رعد
چون نداند کو کشاند ابرِ سعد

چشمِ او مانده‌ست در جویِ روان
بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

مولوی، شوی، دقتر دوم، بیت ۳۷۸۴-۳۷۸۵

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷

مَزْكِبْ هَمَّتْ سَوِيْ اسْبَابِ رَانْدِ
از مُسَبِّبِ لَا جَرَمِ مَحْرُومِ مَانْدِ

آنکه بیند او مُسَبِّبِ را عیان
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶ - ۳۷۸۷

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷

چون ببینی بر لبِ جُو سبزه مست
پس بدان از دُور کآنجا آب هست

گفت: سیماهُم وَجُوهٌ کردگار
که بُود غَمَّازِ باران، سبزه زار

سیماهُم وَجُوهٌ: باطن اشخاص از ظاهر رخسارشان نمایان است.
غَمَّاز: بسیار سخن چین، اشاره کننده با چشم و ابرو، در مثنوی غالباً
به معنی آشکار کننده به کار رفته است.

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۲۹

«...سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...»

«...نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست...»

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۴۱: «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ...»

«کافران را به نشانِ صورتشان می شناسند...»

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، بیت ۲۷۲۲-۲۷۲۳

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷

گر بیارد شب، نبیند هیچ کس
که بُود در خواب هر نفس و نفس

تازگی هر گلستان جمیل
هست بر باران پنهانی، دلیل

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۵-۲۷۲۴

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۹۷

میان عاشق و معشوق، فرق بسیار است
چو بار ناز نماید، شمان ساز کنید

حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۲۴۴

گنج حضور پرویز شهبازی بر نامه ۸۹۷

هزار ابرِ عنایت بر آسمانِ رضا است
اگر بیمارم از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

گنجِ حضور،
پرویز شهبازی،
پرنامه ۱۹۷

به حوادث مُتفرّق نشوند اهلِ بهشت طفل باشد که به بانگِ جَرّسی برخیزد

جَرّس: زنگ

سعدی، موعظ، غزل ۲۱

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۹۷

قهر را از لطف داند هر کسی
خواه دانا، خواه نادان، یا خُسی

لیک لطفی قهر در پنهان شده
یا که قهری در دلِ لطف آمده

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۵۰۶-۱۵۰۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

کم کسی داند مگر زبانی
کیش بُود در دلِ مَخکِ جانی

باقیان زین دو گمانی می‌برند
سوی لانه‌ی خود به یک پَر می‌پرند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۵۰۸-۱۵۰۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

آنچه عینِ لطف باشد بر عوام قهر شد بر نازنینانِ کرام

کرام: جمعِ کریم، به معنی بخشنده، جوانمرد

بس بلا و رنج می‌باید کشید
عامه را تا فرق را تانند دید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۹۸۲-۲۹۸۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

کین حروفِ واسطہ ای یارِ غار
پیشِ واصل خار باشد، خار، خار

بس بلا و رنج بایست و وقوف
نا رَہد آن روحِ صافی از حُروف

لیک بعضی زین صدا گرتتر شدند
باز بعضی صافی و برتر شدند

همچو آبِ نیل آمد این بلا سعد را آبست و، خون بر اشقیا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۸۷

أَشْقِيَا: جمعِ شَقَى، به معنی تیره بخت، نگون بخت

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.»

«راه را به او نشان داده‌ایم. یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس.»

قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲

هر که پایان بین تر، او مسعود تر
جد تر او کار د که افزون دید بر

ز آنکه داند کین جهان کاشتن
هست بهر مَحْشَر و برداشتن

حدیث

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۲

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ.»
«دنیای کشتزارِ آخرت است.»

ای ضیاءالحق، کُسام الدّین بگَیر
یک دو کاغذ برفزا در وَصِفِ پیر

گرچه جسمِ نازکت را زور، نیست
لیک بی خورشید، ما را نور، نیست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۳۵-۲۹۳۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

گرچه مصباح و زُجاجه گشته‌ای لیک، سرخیلِ دلی، سررشته‌ای

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۳۶

مصباح: چراغ

زُجاجه: شیشه، حُبابِ چراغ

سرخیل: رئیس جمعیت، سرلشگر

گنج

حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه

۸۹۷

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.»

«خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغانی است که در آن چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده. از روغن درخت پربرکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد هر چند آتش بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دیگر. خدا هر کس را که بخواهد بدان نور راه می‌نماید و برای مردم مثلها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است.

قرآن کریم، سوره نور (۲۴)، آیه ۳۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

چون سَرِ رَشْتِه به دست و کامِ توست
دُرّہ‌هایِ عِقْدِ دل، ز انعامِ توست

بَرِ نوِیسِ احوالِ پیرِ راه‌دان
پیر را بگُزین و عینِ راه دان

پیر، تابستان و خَلْقان، تیرماه
خَلْق مانندِ شب‌اند و پیر، ماه

سَرِ رَشْتِه: کسی که مبدأ عملی است و
به اصطلاح سر نخ کارها به دست اوست.

کرده‌ام بختِ جوان را نام، پیر
کز حق پیر است، نه از ایّام، پیر

او چنین پیری است کِش آغاز نیست
با چنان دُرّ یتیم، انباز نیست

دُرّ یتیم: مروارید درشت و آبدار که به تنهایی در درون صدف
پرورش یابد، مروارید گرانبها، مروارید یک دانه.

انباز نیست: ماندنی ندارد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۴۰-۲۹۴۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۴۲-۲۹۴۳

خود قوی تر می شود خمرِ گهن خاصه آن خمیری که باشد مِنْ لَدُنْ

خَمْرِ گَهْن: شراب کهنه

مِنْ لَدُنْ: از جانب الله

پیر را بگزین، که بی پیر این سفر
هست بس پُر آفت و خوف و خطر

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

آن رهی که بارها تو رفته‌ای
بی قلاووز، اندر آن آشفته‌ای

پس رهی را که ندیدیستی تو هیچ
هین مرو تنها، ز رهبر سر می‌پیچ

قلاووز: پیشاهنگ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۴۴-۲۹۴۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲

گر نباشد سایه‌ی او بر تو گُل پس ترا سرگشته دارد بانگِ غول

گُل: نادان، احمق

غولت از ره افکند اندر گزند
از تو داهی‌تر درین ره بس بدند

داهی: دانا و زیرک

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۴۶-۲۹۴۷

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



از نُبی بشنو ضَلالِ ره روان که چه شان کرد آن بلیسِ بدِ روان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۴۸

بلیس: ابلیس، شیطان

نُبی: قرآن

بدِ روان: بد ذات

ضَلال: گمراهی

«...وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ.»

حدیث

«...و هر قومی را رهبری است.»

اگر زمین بدون حجت باشد،
فرو می‌رود.

قرآن کریم، سوره رعد (۱۳)، آیه ۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

صد هزاران ساله راه از جاده دور

بُردشان و، کردشان اِدبار و عُور

عُور: برهنه

اِدبار: بخت برگشتگی، روی گردانیدن اقبال

استخوانهاشان ببین و مویشان

عبرتی گیر و مَران خر، سویشان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۵۰-۲۹۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲

گردنِ خرگِیر و سویِ راه گَش سویِ رَه‌بانان و رَه‌دانانِ خوش

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۱

«فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ.»

«پس در زمین بگردید و بنگرید که عاقبتِ کارِ کسانی که پیامبران را به دروغ نسبت می‌دادند، چگونه بوده است.»

قرآن کریم، سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

هین مهل خرا و دست از وی مدار زانکه عشقِ اوست، سوی سبزه زار

مَهِل: رها مکن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲



گری کی دم، تو به غفلت و اهلیش
او رَوَد فرسنگ ها سوی حَشیش

هَلیدن: رها کردن، و اهلیدن نیز همین معنی را دارد.

حَشیش: گیاه خشک، در اینجا منظور علف است.

دشمنِ راه است خر، مستِ علف
ای که بس خَر بنده را کرد او تلف

خر بنده: آنکه تیمارِ خر کند، مجازاً فرمانبردارِ هوای نَفَس.

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست
عکسِ آن کن، خود بُود آن راهِ راست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۵۴-۲۹۵۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

اندیشهات جایی رود، و آن گه تو را آنجا کشد
ز اندیشه بگذر چون قضا، پیشانه شو، پیشانه شو

پیشانه [=پیشان]: پیشرو

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۱

گنجِ حضورِ پیونِ شهبازی به نامہ ۹۷ ۸



شاوَرُوهُنَّ پَسِ اَنگَه خالفوا اِنَّ مَنْ لَمْ يَغْصِبْهُمْ تَالِفٌ

«با من‌های ذهنی مشورت کنید و آنگاه برخلاف مشورت آنان، عمل نمایید که همانا هرکس در برابر من‌های ذهنی سرکشی نکند و تابع آنان گردد هلاک شود.»

با هوا و آرزو کم باش دوست چون يُضِلُّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اوست

«لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»

«از پیِ هوای نفس مرو که تو را از راهِ خدا منحرف سازد.»

(قرآن کریم، سوره ص (۳۸)، آیه ۲۶)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۵۷-۲۹۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

این هوا را نشکند اندر جهان
هیچ چیزی همچو سایه‌ی هم‌رهان
گفت پیغمبر علی را کای علی
شیرِ حقّی، پهلوانی، پُردلی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۵۸-۲۹۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

لیک، بر شیرى مکن هم اعتماد اندر آ در سایه‌ی نخلِ امید

#حدیث

شیری: شیر بودن

«يَا عَلِيُّ، إِذَا تَقَرَّبَ النَّاسُ إِلَى خَالِقِهِمْ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ، فَتَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِأَنْوَاعِ الْعَقْلِ، تَسْبِقُهُم بِالذَّرَجَاتِ وَالزُّلْفَى عِنْدَ النَّاسِ وَعِنْدَ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ»

«ای علی، چون می‌بینی که مردم با انواع نیکوکاری‌ها به آفریننده‌ی خود تقرب می‌جویند، تو با خردهای گونه‌گون به او تقرب جو که بر همه‌ی آنان پیشی خواهی جست در درجه‌ها و مراتب قرب، میان مردم و نزد خدا در آخرت.»

اندر آ در سایه‌ی آن عاقلی کِش نداند بُرد از ره، ناقلی

مولوی، مثنوی، دفتر اول،

ابیات ۲۹۶۱ ۲۹۶۰

ناقل: جابجا کننده، مجازاً هرچیزی که سبب انحراف از حق شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

ظِلُّ او اندر زمین، چون کوه قاف
روح او، سیمرغ بس عالی طواف

کوه قاف: آنگونه که برخی از گذشتگان گفته اند کوهی است
که از غایت بزرگی گرد عالم برآمده و محیط بر عالم است.

گر بگویم تا قیامت نعت او
هیچ آن را مَقْطَع و غایت مجو

نعت: وصف کردن، صفت

در بشر، رُپوش کرده‌ست آفتاب
فهم کن واللهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، (پیات)

۲۹۶۲-۲۹۶۴

یا علی از جمله‌ی طاعات راه
بر گزین تو سایه‌ی بنده‌ی اله

هر کسی در طاعتی بگریختند
خویش‌شستن را مَخْلَصی انگیزتند

مَخْلَص: راه خلاصی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۶۶-۲۹۶۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

تو برو در سایه‌ی عاقل گریز
تا رهی زآن دشمنِ پنهان‌ستیز
از همه طاعات، اینت بهتر است
سَبَقُ یابی بر هر آن سابق که هست
چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو
همچو موسی زیرِ حکمِ خضرِ رَوُ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۶۹-۲۹۶۷

لنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

صبر کن بر کارِ خضری بی نفاق تا نگوید خضر: رَو هذا فِراق

هذا فِراق: اشاره است به داستانِ خضر(ع) و موسی(ع) که شرحِ آن در سوره‌ی کهف آیات ۶۴ تا ۸۶ آمده است. وقتی که موسی به طریقِ استفهام، بر کارِ خضر(ع) اعتراض آورد. او به موسی گفت: هذا فِراقُ بَیْنی و بَیْنک. اینک جدایی است بین من و تو.

گرچه کشتی بشکند، تو دَمِ مزِن
گرچه طفلی را کُشد، تو مو مَکَن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۷۱-۲۹۷۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

دست او را حق، چو دست خویش خواند تَا يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بَرَّانَد

«خداوند دستِ آن ولی را، دستِ خود خواند، تا آنجا
که فرمود: دستِ خدا بالاتر از دستِ بندگان است.»

دستِ حق می رانَدش زنده‌ش کند
زنده‌ چه بُود؟ جانِ پاینده‌ش کند
هر که تنها، نادرّاً این ره برید
هم به یاریِ دلِ پیران رسید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۹۷۴-۲۹۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

دست پیر از غایبان، کوتاه نیست دستِ او، جز قبْضه‌ی الله نیست

قَبْضه: دستگیره، دست

غایبان، در اینجا کسانی هستند که
بی‌اطاعت از مرشدِ حاضر، از روحانیتِ
اولیای پیشین کسبِ فیض می‌کنند.

گنج حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه ۸۹۷

مولوی،

مثنوی، دفتر

اول، بیت

۲۹۷۵

غایبان را چون چنین خلعت دهند
حاضران از غایبان لا شک به‌اند

غایبان را چون نَواله می‌دهند
پیشِ حاضر تا چه نعمت‌ها نهند

نَواله: عطا و بخشش

مولوی، مثنوی،

دفتر اول، بیت

۲۹۷۷_۲۹۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

کو کسی کو پیششان بندد کمر
تا کسی کو هست بیرون سوی در

چون گزیدی پیر، نازک دل مباش
سست و ریزیده چو آب و گل مباش

ریزیده: سست و ناتوان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۷۸_۲۹۷۹

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۷

گر به هرز خمر تو پر کینه شوی

پس کجا بر صیقل، آینه شوی؟

مولوی، مثنوی،

دفتر اول، بیت ۲۹۸۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۸۲_۲۹۸۱

این حکایت بشنو از صاحب‌نیان در طریق و عادتِ قزوینیان

صاحب‌نیان: قصه گو

بر تن و دست و کتف‌ها بی‌گزند از سر سوزن کبودی‌ها زنند

کتف: شانه، دوش

کبودی زدن:
خال کوبیدن،
خالکوبی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۸۵_۲۹۸۳

سوی دَلاکی بشد قزوینی
که کبودم زن، بکن شیرینی

دَلاک: کیسه کش حمام

گفت: چه صورت زنم ای پهلوان؟

گفت: بر زن صورتِ شیرِ زیان

طالعِ شیر است، نقشِ شیر زن
جهد کن، رنگِ کبودیِ سیر زن

طالع: برآینده، طلوع کننده، مجازاً

به معنی بخت، اقبال، سرنوشت

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

گفت: بر چه موضعت صورت زنم؟
گفت: بر شانه زن آن رَقْمِ صَنَمِ

چونکه او سوزن فرو بردن گرفت
درد آن در شانگه، هَسکن گرفت

پهلوان در ناله آمد کای سَنی
مَر مَرَا کشتی، چه صورت می زنی؟

سَنی: روشن، بلند،
مجازاً بلند پایه، بزرگوار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۸۸-۲۹۸۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۹۱_۲۹۸۹

گفت: آخر شیر فرمودی مرا
گفت: از چه اندام کردی ابتدا؟
گفت: از دُمگاه، آغازیده‌ام
گفت: دُم بگذار ای دو دیده‌ام
از دُم و دُمگاه شیرم دُم گرفت
دُمگه او دُمگه‌هم، مُحکم گرفت

دُم گرفتن: تنگ آمدن نَفَس

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۹۳_ ۲۹۹۲

شیزِ بی‌دُم باش، گو ای شیزِ ساز
که دلم سُستی گرفت از زخمِ گاز

جانبِ دیگر گرفت آن شخص، زخم
بی‌مُحابا، بی‌مُواسا، بی زَرَحَم

مُحابا: طرفداری کردن، مجازاً
مدارا و نرمش

مُواسا: یاری دادن، کمک
کردن، مجازاً همراهی و
نرمش

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۹۶_۲۹۹۴

بانگ کرد او کین چه اندامست ازو؟
گفت: این گوش است ای مرد نکو

گفت: تا گوشش نباشد ای حکیم
گوش را بگذار و کوته کن گلیم

کوته کردن گلیم: مجازاً مختصر کردن

جانب دیگر خلیش آغاز کرد
باز قزوینی فغان را ساز کرد

خلیش: فرو بردن نوک تیز بر چیزی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۹۹-۲۹۹۷

کین سوم جانب چه اندام است نیز؟
گفت: این است اشکم شیر، ای عزیز

گفت: تا اشکم نباشد شیر را
چه شکم باید نگار سیر را

خیره شد دلاک و بس خیران بماند
تا به دیر انگشت در دندان بماند

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۲_۳۰۰۰

بر زمین زد سوزن آن دم اوستاد
گفت: در عالم کسی را این فتاد؟

شیر بی‌دم و سر و اشکم که دید؟
این‌چنین شیری خدا خود، نافرید

ای برادر، صبر کن بر درد نیش
تا رهی از نیشِ نفسِ گبرِ خویش

درد نیش: کنایه از
مجاهده با نفس و
ریاضت است.

(قرآن کریم، سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۵)

«فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...»

«پس، از هوای نفس پیروی نکنید مبادا از شهادت حق عدول کنید...»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

کَانَ گروہی کہ رھیدند از وجود
چرخِ مہر و ماہِشان، آرد سجود

مہر کہ مُرد اندر تن او نفسِ گُبر
مر وُرا فرمان بُرد خورشید و ابر

چون دلش آموخت شمعِ افروختن
آفتاب او را نیارد سوختن

مولوی، مثنوی، دفتر اول،

بیت ۳۰۰۵_۳۰۰۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۶

گفت حق در آفتابِ مُنْتَجِم ذکرِ تَزَاوُر، کَذی عَنْ کَهْفِهِمْ

مُنْتَجِم: تا دیرپای و گذران، دارای
طلوع و غروب منظم، تابان

(قرآن کریم، سوره کُف (۱۸)، آیه ۱۷)

«وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوُرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ
وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ...»

«و خورشید را می بینی که چون برمی آید، از غارشان به
جانبِ راست میل می کند و چون غروب کند ایشان را
واگذارد و به چپ گردد. و آنان در صحنه غارند...»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹_۳۰۰۷

خار، جملہ لطف، چون گل می شود
پیش جزوی، کو سوی کل می رود

چیست تعظیم خدا؟ افراشتن
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

چیست توحید خدا؟ آموختن
خویشتن را پیش واحد سوختن

گنج حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه ۸۹۷

(قرآن کریم، سوره توحید (اخلاص) (۱۱۲)، آیه ۱)

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

«بگو: اوست خدای یکتا»

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

هستی‌ات در هست آن هستی‌نواز
همچو مس در کیمیا اندر گداز

کیمیا: اکسیر، شربت حیات‌بخش، دانشی
که بدان وسیله مس را به طلا تبدیل
می‌کنند

مولوی، مثنوی،
دفتر اول، بیت

۳۰۱۱_۳۰۱۰

هستی‌نواز: منظور حق‌تعالی است

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

در من و ما، سخت کردستی دو دَست
هست این جمله‌ی خرابی از دو هست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



اگر شما روزبه روز بیشتر غزل می خوانید، شادتر
می شوید، دست زنان هستید، راه درستی
می روید.

اگر روزبه روز غصه‌تان زیادت‌ر می شود، می ترسید،
راه را درست نمی روید.

برای این که عشق او که با مرکز عدم، فضای
گشوده شده می آید، همه همانیدگی‌ها را باید
بسوزاند. اگر راه را درست می رویم، چند ماهه
باید ما به نتیجه برسیم یا حداقل پیشرفت
کنیم و البته شما پیشرفت می کنید و کرده‌اید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

اگر من ذهنی شما یا حتی جسم
شما، فیزیک شما، تحت تأثیر
اصلاحات زندگی قرار نمی‌گیرد،
معنی‌اش این است که شما
هنوز من ذهنی ستیزه‌گر دارید،
درست تسلیم نمی‌شوید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

هرموقع دیدید من ذهنی تان انگار
کاری با شما ندارد، کمزور شده،
حرف می زند ولی شما به
حرف هایش گوش نمی دهید، هی
وِزوز می کند شما کار خودتان را
می کنید، این نشان این است که
شما عاشق واقعی شده اید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

ما عدم بین و سکوت شنو هستیم، ما آمدیم
این عشق را تجربه کنیم، عشق،
یکی شدن با خدا و بی نهایت
فضا گشایی، یک لذت بی انتهاست. پس
چرا نصیب ما نمی شود؟ چرا؟ از خودتان
پرسید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

اگر تلقین کنیم که در این لحظه فقط این
فضای گشوده شده و نیروی خدا
وجود دارد، نیروی من ذهنی نیرو
نیست، این ما را از خطر نجات
می دهد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

اگر یک تعریف حقیقی برای انسان
قائل بشویم بگوییم که انسان موجودی
فضاگشاست، نه تنها موجودی
فضاگشاست بلکه اصلاً یک فضا است که
هی گشوده می‌شود، بسته می‌شود، نباید
بسته بشود، دائماً باید در شما گشوده
بشود، هر اتفاقی می‌افتد، هر چیزی که
ذهنتان نشان می‌دهد باید فضا را باز کنید،
ببینید از آن فضا الآن چه دستوری می‌آید،
آن از زندگی، از دیدِ خداوند می‌آید، این
یکی از دیدِ شما می‌آید.

انسانی که می‌گوید من باید چگونه
باشم و چه باشم که مورد تأیید خداوند
قرار بگیرم تا لیاقت زنده شدن به
خدا یا لیاقت وحدت با او را داشته
باشم، چنین آدمی من‌ذهنی دارد و
محدودیت دارد و به عبارت دیگر شرم
و حیا محدودیتی است که ما ایجاد
می‌کنیم و در آن زندانی می‌شویم.

اگر ما من ذهنی داشته باشیم، یک خدای
ذهنی هم خلق می کنیم و عاشق آن می شویم،
برای رسیدن به آن راه داریم و هرکسی به
آن برسد را جور خاصی تعریف می کنیم.
مولانا هشدار می دهد که اکثر مردم
این طوری به سوی خدا می روند و راه و رسم
وحدت را تعریف کردند، این ها تعاریف
ذهنی است و تعاریف ذهنی یک جنس ذهنی
است یعنی از جنس فکر است. پس بنا بر این
اگر ما (من ذهنی) داشته باشیم، پس جمال
ایزدی را نمی بینیم.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

شما این سؤال را از خودتان پرسید که من این همه
روی خودم کار می‌کنم، چرا به حضور زنده
نمی‌شوم؟! چرا موفق نمی‌شوم؟!

ما چون فضا را باز نمی‌کنیم به صورت من ذهنی
بلند می‌شویم یعنی اگر فضا را می‌گشودیم لطف را
می‌پذیرفتیم، مرکز ما عدم می‌شد، همانیدگی‌ها
شناخته می‌شد، خیلی زود می‌افتادند و ما به او
زنده می‌شدیم.

مولانا می‌گوید چرا این همه طولانی می‌شود؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

این که ما می‌گوییم با عقل خودمان، هرچه بیش‌تر بهتر و چیزها را روی هم جمع و انباشته کنیم و با این سبک، زندگی کنیم و جلو برویم، این عقل نیست و فکر می‌کنیم که من خودم می‌توانم آن پارکِ ذهنی که چیدم، با نظمِ من‌ذهنی خودم می‌توانم بچینم و این‌ها را سرجایش نگه دارم و همه‌چیز را کنترل کنم، غیرممکن است. برای این که این با قانون تکاملی هشیاری، مغایر است. شما باید آن پارکِ ذهنی را به هم بریزید و از این محدودیت بیرون بیایید و به بی‌نهایت او زنده بشوید، برای همین آمده‌اید. نمی‌توانید عقلِ من‌ذهنی را براساسِ همانیدگی‌ها و ادارهٔ پارکِ خودتان که چیدید، نگه دارید.

در این لحظه به آن چیزی که
ذهنت نشان می دهد توجه نکن
چون من ذهنی می آید و تو را به
محدودیت می اندازد.

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۸۹۷



وقتی فضا را باز می‌کنید از ذهن‌تان
جدا می‌شوید، ذهن از این ناظر جدا شده
اثر می‌پذیرد و به این ترتیب همانیدگی‌ها
شل شده و رها می‌شوند.

در واقع شما به من ذهنی‌تان می‌گویید
که اصل من هستم این قدر سیماجت
نکن من از تو قوی‌تر هستم و به تدریج
می‌بینید که دارد فرو می‌ریزد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

**وقتی روی موضوع یا مسئله‌ای
تأکید می‌کنیم که باید این‌طوری
باشد یعنی خداوند در این لحظه
نمی‌داند ولی ما می‌دانیم!**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲



اگر ما فضا را باز کنیم، نگذاریم
من ذهنی در کارمان دخالت کند،
مسلماً فضا بیشتر باز می شود
در این صورت می توانیم طبق
فکرها و اعمالی که زندگی
از طریق مرکز عدم به ما تلقین
می کند، عمل کنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

شما هر لحظه باید بازبینی کنید
که دارید آبروی منذهنی را جلوی
مردم حفظ می‌کنید؟
وقتی ما به این جهان می‌آییم و
منذهنی می‌سازیم، برای آن آبرو
تعریف می‌کنیم و خودمان را به
مردم یکجوری نشان می‌دهیم و
آن‌ها متقاعد می‌کنیم که اینجوری
هستیم، بعد از آن می‌خواهیم
مردم در مورد ما آنطوری فکر کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

هر موقع شما بخواهید و اراده کنید، آن
قسمتِ نرم‌نان که از جنسِ خداست
به جای من‌ذهنی می‌نواند کنترول و
ادارهٔ شما را به عهده بگیرد. کافی‌ست
به چیزی که ذهن‌نان نشان می‌دهد،
توجه نکنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۲



خاصیتی که در مابیه عنوان
مرکز عدم و فضای گشوده شد
وجود دارد که عدم را می بیند
و سکوت را می شنود، همان
خداوند و زندگی است.

هر اتفاقی می افتد هر چیزی که ذهن تان نشان می دهد باید
فضا را باز کنید ببینید که از آن فضا الان چه دستوری می آید؟
از زندگی، از دید خداوند چه پیامی می آید؟
وقتی مرکز را عدم می کنیم متوجه می شویم که حالت ما عوض
شده، در ما خاصیت صبر و شکر به وجود می آید مثل این که
چشمی در ما باز می شود که تا حالا باز نبود، متوجه می شویم
آن چیزی که ذهن مان تحمیل می کند واقعاً محدودیت است
و این محدودیت را فقط خود زندگی، این فضای گشوده شده
می تواند بردارد.

وقتی در اثر پرهیز، مرکز «عدم» می‌شود، صدایی
در گوش ما می‌گوید؛ به ذهن نگاه نکن!
اما وقتی مرکزمان «جسم» است، دوباره
یک صدایی می‌گوید؛ به عدم نگاه نکن، عدم
تئوریکست، عدم خرافات است، فضا را باز نکن و
ما مرتب بین این دو حالت در نوسان هستیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مولانا می گوید؛ هیچ کس مثل خداوند
نمی تواند وفا کند، برای این که ما واقعاً
وفا کنیم باید از بعضی مراسم، رفتارها یا
باورها که می گوییم وفا به خداوند است
پرهیز کنیم!

«وفا به خداوند» یعنی همیشه از جنس
او بودن و مرکز را عدم نگه داشتن.

وفا به معشوق زمینی یعنی فرض کن شما همسر دارید
می‌خواهید وفا کنید، می‌گویید، که من وفا می‌کنم، خدمت
می‌کنم، خوبی می‌کنم، از همسرم حمایت می‌کنم. این‌ها
اصول وفاست؟ نه، اصول وفا این است که دائماً از جنس
زندگی بشوی و زندگی را در او ببینی، بین شما وحدت ایجاد
بشود، مثل این که شما یک زندگی هستید و در هم‌دیگر
زندگی را ببینید، آن وفاست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

منذهنی کارافزاست و کارافزایی اش از آنجا
شروع می شود که ما چیزهای آفل را در مرکزمان
می گذاریم و بلافاصله دیدِ آنها در ما مقاومت
و قضاوت ایجاد می کند که منجر به مانع سازی،
مسئله سازی و دشمن سازی می شود و این سه
تا را با هم جمع کنی می شود کارافزایی.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



کارافزایی یعنی ما هر کاری را با آن روش به اصطلاح (اُپتیمم)
یا بهترین راهی که زندگی تعیین کرده انجام نمی‌دهیم و
در نتیجه انرژی تلف می‌شود.

کارافزایی بسیار بسیار متداول است، نه تنها در فرد، بلکه
در جمع، شما می‌بینید ملتی با ملت دیگر جنگ می‌کند،
جنگ اصلاً از روز اول کارافزایی است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



وقتی **فضاگشایی** می‌کنیم و **مرکز عدم** می‌شود، صبر و
شکر، پذیرش، شادی بی‌سبب و آفرینش داریم می‌بینیم
کارگاهی می‌کنیم.

کارگاهی یعنی کار را کم کردن، مشکل نیافریدن، ما این‌قدر
در منذهنی به مشکل‌آفرینی عادت کرده‌ایم اصلاً فکر
نمی‌کنیم که می‌توانیم کارگاهنده باشیم و با مرکز عدم راه
حل پیدا کنیم!

آیا شما میل دارید وقتی همسر شما چیزی می‌گوید،
خوب گوش بدهید و فضا را باز کنید؟ یا این که ذهن شما
مقاومت می‌کند می‌گوید جوابش را بده، این غیرممکن
است این زیر پا له شدن است! برای همین می‌گوییم به
آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد نگاه نکنید، **فضاگشایی**،
فضاگشایی، **فضاگشایی**، یکدفعه خواهید دید که
«کارگاهی» می‌کنید و آن موضوعی که من ذهنی شما را
به آن سو می‌کشید، اتفاق نمی‌افتد.

مرکز که عدم می‌شود از شما يك انرژی
سازنده‌ای صادر می‌شود که اولین نشانه
سازندگی‌اش خاموش شدن ذهن‌تان است
و حقیقتاً این فضاگشایی و مرکز عدم روی
من‌ذهنی خودتان، یا هرکسی و هرچیزی که
قرین و همنشین شما باشد، اثر می‌گذارد.

مرکز که عدم می شود از شما یک انرژی

سازندم ای صادر می شود

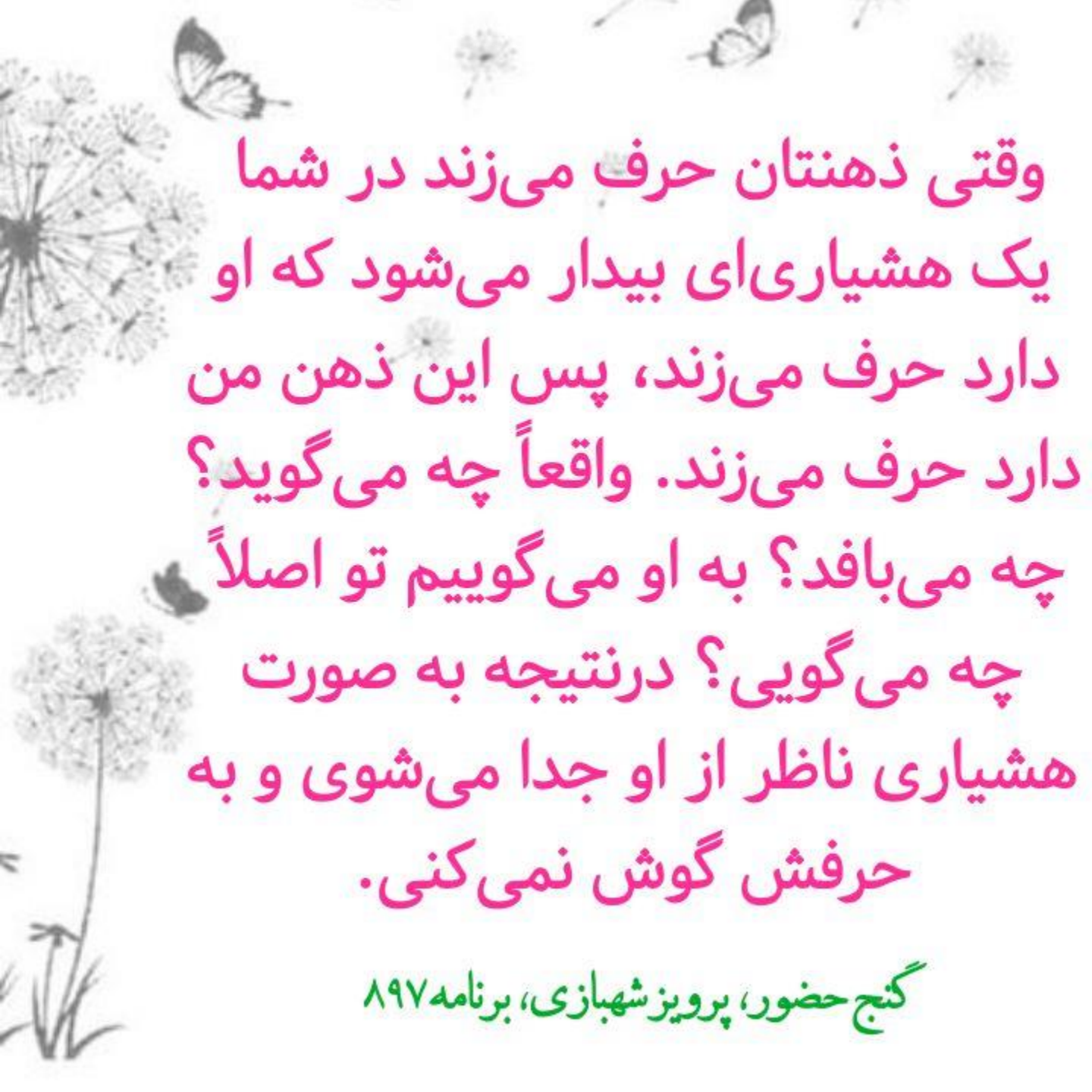
و اولین سازندگی اش

خاموش شدن ذهنتان است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷

مقاومت یعنی کاری داشتن به صورت
هشیاری به آن چیزی که ذهن نشان
می‌دهد و برای مستقل شدن از آن باید
شدیداً در اطراف آن فضا گشا باشیم،
یعنی در این لحظه تصمیم می‌گیریم،
چیزی که ذهن نشان می‌دهد مهم
نیست و من به آن عمل نخواهم کرد،
بلکه فضا خواهم گشود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



وقتی ذهنتان حرف می‌زند در شما
یک هشیاری‌ای بیدار می‌شود که او
دارد حرف می‌زند، پس این ذهن من
دارد حرف می‌زند. واقعاً چه می‌گوید؟
چه می‌بافد؟ به او می‌گوییم تو اصلاً
چه می‌گویی؟ در نتیجه به صورت
هشیاری ناظر از او جدا می‌شوی و به
حرفش گوش نمی‌کنی.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



شمانگاه کنید چقدر معنویت در ماهست؟
هر کدام از خود پرسیم آیا من واقعاً دروغ
می گویم؟ غیبت می کنم؟ انتقاد می کنم؟ بدی
مردم را می بینم؟ بدی می گویم؟ انسان ها را
برای این که خودم را بالا ببرم بدی می کنم؟ حق
و ناحق می کنم؟ آیا همیشه راست می گویم؟
راستین هستم؟ یا دروغ هم می گویم؟
این ها را می توانیم در خودمان بسنجیم.

ما عنایت‌های زندگی، خدا را به‌صورت مادیات
می‌بینیم. می‌گوییم چرا این را به من ندادی؟
آن چیز را با ذهن تعریف می‌کنیم. این کارها
درست نیست. **عنایت‌های زندگی به‌صورت**
«قضا و کُنْ فُکَان» می‌آید و درواقع آن چیزی
که ما از خدا می‌خواهیم باید خودمان ایجاد
کنیم منتها باید عقل داشته باشیم. شما
خاصیت‌های خداگونه را از او بخواهید نه
چیزهای مادی را، ما وقتی مرکزمان مادی است
چیزهای مادی می‌خواهیم و برای چیزهای
مادی هم ناراحت می‌شویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۹۷



برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com